



## در خموشی های من در یاد هاست

در خموشی های من فریاد هاست

آن که در یاد چه می گویم کجاست؟



نه دلسوز و نه همدم دارم امشب  
هم از غم چشم مرهم دارم امشب  
که یار از این میان کم دارم امشب  
همه عیثی فراهم دارم امشب  
به بام روز حُرَم دارم امشب  
ببین آه دمام دارم امشب

بنال ای نی که من غم دارم امشب  
دلم زخم است از دست غم یار  
همه چیزم زیادی می کند حیف  
چو عصری آمد از در گفتم ای دل  
ندانستم که بوم شام غمگین  
برفت و کوره ام در سینه افروخت

به چشمان اشک شب‌نم دارم امشب  
غمی همتای رستم دارم امشب  
که محرومش ز محرم دارم امشب

به امیدی که گل تا صبحدم است  
اگر روئین تنی باشم به همت  
غم دل باکی گویم شهریارا

